

# آزادی هرگز نمی‌تواند از خشونت ناشی شود

## منشا خشونت از دید هانا آرننت به مناسبت سالروز درگذشت او

### سید احمد موسوی

هانا آرننت این اقبال را در ایران داشته است که بسیاری از کتاب‌های او ترجمه و منتشر شده، ولی کمتر کتاب‌های او خوانده شده و کمتر از آن اندیشه‌های او وارد حوزه عمومی شده است. در عوض آنچه در فضای عمومی به او نسبت داده می‌شود غالباً مشتکی شعار سیاسی موافق مشهورات است که با تبلیغات گروه‌های سیاسی مناسبت دارد. در مقابل، خصیصه تمام نوشته‌های او این است که در مشهورات سیاسی چون و چرا می‌کند. او در هر بحثی وارد می‌شود خواننده را با تحلیل‌های خلاف‌آمد عادتش غافلگیر می‌کند. او که خصلت سیاست دوران ما را دوری از تفکر می‌داند و می‌خواهد از «فعالیت کهنه و نامتداول تفکر» در حوزه سیاسی و اخلاقی دفاع کند، در ایران با چنین تقدیری مواجه شده است که مدافع پیش‌پا افتاده‌ترین و تبلیغاتی‌ترین شعارها قلمداد شود و این عجیب نیست، زیرا سیاست ایران نیز چندان علاقه‌ای به فعالیت کهنه تفکر ندارد. ما به مناسبت سالروز درگذشت او در این یادداشت کوتاه به یکی از نوشته‌های کوتاه ولی مهم او می‌پردازیم که بی‌ارتباط با مسائل سیاسی جامعه ما نیست. کتاب «خشونت» (on violence) هانا آرننت در ایران توسط عزت‌الله فولادوند ترجمه شد و برای اولین بار در سال 59 توسط انتشارات خوارزمی به چاپ رسید و چاپ چهارم آن سال 1402 منتشر شد. (همه ارجاعات به صفحات همین چاپ است.) هانا آرننت این کتاب را در میان مجادلاتی نوشت که با اوج گرفتن جنبش‌های دانشجویی پیش آمد. در آن زمان کتاب «نفرین‌شدگان زمین» از «فرانتس فانون» (نویسنده ضد استعماری سیاه‌پوست و فرانسوی‌زبان) و مقدمه‌ای که سارتر بر این کتاب نوشته بود، نفوذ زیادی در میان دانشجویان پیدا کرده بود. فانون در فصل اول کتابش که درباره خشونت است از زبان روستاییان الجزایری نوشته بود: «فقط

خشونت موثر است.» (ص 33) سارتر نیز در مقدمه خود خشونت را ستایش کرده و مثلا نوشته بود: «کشتن يك اروپايي با گلوله مانند اين است که با يك تير دو نشان بزنيم... بجا مي ماند يك انسان مرده و يك انسان آزاد.» (ص 32) نکته اي که هانا آرنه به ما مي آموزد يا تصورات شايع را به چالش مي کشد، اين است که اين سخنان که در آن زمان با عنوان «چپ نو» مطرح مي شد، با تعليمات مارکس سازگار نيست و مثلا جمله اي که از سارتر نقل شد را هرگز ممکن نبود مارکس بنويسد. (همان) آرنه مي گويد که جنبش چپ زير نفوذ تعليمات مارکس استفاده از وسايل خشونت آميز را رد مي کرد و ترور سياسي، به استثنای چند مورد فردي که به دست گروه هاي کوچک آنارشيست انجام مي گرفت، بيشتر از امتيازات جناح راست به شمار ميرفت (ص 29) با اين نگاه ديگر نمي توان منشا خشونت را يك فلسفه يا گروه سياسي خاص دانست. اين نکته از جانب کسي که خود ستايشگر دموکراسي امريکا و نقاد توتاليتاريسم است، تذکر آميز است. هانا آرنه با نقد اين سوء فهم هاي شايع و غالب مي پرسد که منشا ميل به خشونت در ميان نسل جوان و دانشجويان چيست و چرا سخناني همچون سخنان فانون در ميان دانشجويان نفوذ پيدا کرده است؟ اولين پاسخي که معمولا به چنين پرسش هايي داده ميشود اين است که ظلم و سرکوب موجب طغيان و خشونت است. آرنه چنين تبيني را نمي پذيرد. اين درست است که ستمديدگان هر روز خواب مي بينند که جاي ستمگران نشسته اند و کسي که مورد تجاوز قرار گرفته همواره خواب خشونت مي بيند، ولي همان طور که مارکس متوجه شده بود خواب ها هرگز به حقيقت نمي پيوندند. آرنه مي نويسد: «نادرالوقوع بودن طغيان بردگان و قيام محرومان و مظلومان مشهور است، چند بار هم که چنين واقعه اي پيش آمده، همان خشم ديوانه وار، رويها را براي همه به کابوس مبدل کرده است.» (ص 43) در نهايت هم اين فوران هاي بسيار نادر هرگز قدرت برابري با قدرت حاکمه را ندارند. به نظر آرنه اين تصور که همواره ستمديدگان افراد، انقلاب خواهند کرد در زمره روياهاي پوچ و بي حاصل است. (ص 148) او با آوردن نمونه هايي نتيجه مي گيرد گروه هايي که منافعشان آسيب ديده است و مورد تحقير قرار گرفته اند غالبا به طغيانگران نمي پيوندند. (ص 46)

اينجا اين سوال پيش مي آيد که پس طغيانگران کيستند و چرا طغيان مي کنند؟ به نظر آرنه طغيانها از خصلت اخلاقي برخوردارند: کساني که قيام مي کنند که غمخوار ديگرانند و شور عدالت دارند و مثلا (به نقل از توصيف چامسکي از يکي از اعتراضات) مي خواهند در سرنوشت کساني که از امتيازات آنها برخوردار نيستند، شريک باشند. (همان) به طور خلاصه آرنه اين تصور ساده انديشانه را که ظلم موجب قيام مظلوم و

ظلم بیشتر سبب قیام پرشورتر می‌شود به کلی به چالش می‌کشد. البته آرنت منکر نمی‌شود که کسانی که طغیان می‌کنند باید بتوانند حمایت ستم‌دیدگان را جلب کنند تا بتوانند قیام را پیش ببرند و برای جلب این حمایت نیز باید نشان دهند سخن‌شان در راستای منافع ستم‌دیدگان است. به نظر آرنت جنبش‌های دانشجویی اعتراضی دوران ما از جلب حمایت ستم‌دیدگان عاجزند و به همین دلیل نمی‌توانند به يك انقلاب منتهی شوند.

با همه این اوصاف این سوال باقی می‌ماند که اعتراضات دانشجویی و مخصوصاً میل به خشونتی که در آنهاست از کجا آمده است. در اینجا تنها برخی اشارات آرنت پیرامون منشا میل به خشونت در دوران معاصر را مرور می‌کنیم. به نظر آرنت پیشرفت سریع و خارج از اختیار علم و تکنولوژی که به تولید ابزارهایی هر چه کارآمدتر برای نابودی انجامیده است نسل جدید و دانشجویان را نسبت به اینکه آینده‌ای داشته باشند به تردید واداشته است. پیشرفت ظاهراً ایستادگی‌ناپذیر تکنیک هستی‌ملتها و بلکه کل بشریت را به خطر انداخته و نسل جوان اولین نسلی است که زندگی در سایه زرادخانه‌های هسته‌ای را تجربه می‌کند. (ص 36-38) خشونت به شکل جنگ‌ها و انقلاب‌ها برای دانشجویان در حکم عاملی است که می‌تواند در فرآیندهای خودبه‌خودی سرنوشت بشر را به دست گرفته و وقفه ایجاد کند. (ص 56)

عامل دیگری که هانا آرنت آن را یکی از قوی‌ترین علت‌های ناآرامی‌های طغیان‌آمیز جاری جهان عنوان می‌کند، دیوانسالاری (بروکراسی) است. آرنت پس از بیان تقسیم‌بندی باستانی حکومت‌ها، یعنی حکومت يك‌تن (پادشاهی)، حکومت چند تن (الیگارشی)، حکومت بهترین مردم (آریستوکراسی) و حکومت عده‌ای کثیر (دموکراسی) می‌نویسد: «امروز باید يك قلم دیگر نیز به این فهرست افزود که آخرین و شاید سهمگین‌ترین شکل حکمرانی است، یعنی دیوانسالاری یا حکومت دستگاہی پیچیده از دیوان‌ها که در آن از هیچ‌کس، اعم از يك تن یا چند تن یا بهترین افراد یا عده‌ای کثیر نمی‌توان مسوولیت خواست و بنا براین، به درستی می‌توان آن را حکومت «هیچ‌کس» خواند.» (ص 62) به نظر آرنت دیوانسالاری از همه حکومت‌ها جبارتر است، زیرا کسی به جا نمی‌ماند که بتوان درباره آنچه انجام می‌گیرد حتی از او پرسش کرد. در این وضعیت نمی‌توان فهمید مسوولیت کجاست و دشمن کیست و همین وضع انسان‌ها را به طغیان و اغتشاش می‌کشاند. می‌بینیم که آرنت خشونت را مساله‌ای جهانی و در عین حال انسانی و تاریخی می‌بیند و آن را به جبهه‌بندی سیاسی شرق و غرب در آن زمان محدود نمی‌کند، چه برسد که منشا آن را به شعارهای گروه‌های سیاسی تقلیل دهد. تحقیق آرنت به مضامینی که در اینجا آمد، محدود نمی‌شود. او تلاش

می‌کند ماهیت «خشونت» را از «قدرت» و «نیرو» و «زور» و «اقتدار و مرجعیت» جدا کند و تمایز این مفاهیم سیاسی را روشن سازد. به نظر آرنست خشونت در تضاد با قدرت است و بنابراین در زمانی ظاهر می‌شود که قدرت کافی وجود ندارد. همچنین آزادی هرگز نمی‌تواند از خشونت ناشی شود. انقلاب‌ها زمانی موفق می‌شوند که مردم به صورت جمعی بر سر اصولی برای آینده توافق کنند، نه اینکه صرفاً قدرت سرکوبگر قبلی را با خشونت جایگزین کنند.

□□□□□□□□ 1403 □□□□ 17 □□□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□